

ژنو - بزرگی نادرزاد

به دوست دبیرین مهربان آقای منوچهر مطبوعی

فلسفه ایقور*

(قسمت اول)

ایقور در ۳۴۱ پیش از مسیح زاده شد . دوران جوانی را در ساموس^۲ گذراند و در همین شهر شاگردی یکی از مریدان ذیمقراط^۳ را کرد . در ۳۰۶ به آتن بازگشت و مدرسه ای بساخت و شاگردان و دوستان بسیار بر او گرد آمدند و تدریس را ادامه بداد تا در ۲۷۵ مرد .

ایقور زندگی سختی را بر خود هموار می کرد و خوراکش نان سیاه و آب خنک بود و روزهای شادمانی مختصر پیبری نیز بدان می افزود . . . مزاجی علیل داشت ، ولی باچشیدن محبت پایا دآوری خاطره این محبت کلام خود را شیرین می داشت . نزدیکانش بدو قدر و قیمت فراوان می نهادند ؛ بزرگی روح ، عاطفه و عشق ، اخلاص به دوستان ، خصائصی بود که مردمان را به تحسین او واداشته بود . موس^۴ برده ای که درخانه اش خدمت می کرد بهترین دوست او شد ، در آخر عمر تربیت کودکان یکی از دوستانش مترو دور^۵ نام را تقبل کرده بود . آخرین نامه ای که به شاگردش ایدومنه^۶ می نویسد ، نمودار قلب رقیق اوست :

« امروز که این نامه را بتو می نویسم روز خوشی از زندگی من است زیرا خودم را نزدیک بمرگ می یابم . بیماری من به پیشرفت خود در ناحیه مثانه و معده ادامه می دهد و ذرمای از حدت خود نمی کاهد . ولی باوجود همه اینها یاد آوری خاطره مصاحبت تو دلم را شاد می کند ؛ از فرزندان مترو دور نگهداری کن . فکر می کنم که می توانم به اخلاص تو نسبت به فلسفه امیدوار باشم . دوستان دور و نزدیک ایقور احترام فراوان نسبت به او مرعی داشته اند .

لو کرس^۷ در قصیده ای موسوم به « درباره ماهیت کائنات » در باره ایقور چنین می نویسد :
« در آن هنگام که سنگینی بار تمید ، بشریت را در روی زمین می کوبید و از بالای آسمان چهره وحشتناکی را ب مردم نشان می داد و با آن مردم را تهدید می کرد ، نخستین کسی که برضد این

ایقور از بزرگان فلاسفه جهان است و عقیده و نظر او همواره مورد بحث حکمای بزرگ اعم از مخالف یا موافق او - بوده است و خواهد بود . خلاصه افکار این فیلسوف عالی مقام در تشکیل جهان و حیات آدمی و راهی که در سپردن زندگی نموده است درین مقاله ، باختصار ، در دو قسمت ، بیان و ترجمه شده است از کتابهای بسیار معتبر . ما خود می دانیم که دریافت این گونه مطالب بی تأمل امکان پذیر نیست با این همه امیدواریم خوانندگان بی مطالعه از آن نگذردند . (مجله یغما)

۱ - Epicure شهری است در یونان - ۲ Samos
۳ - Democrite یکی از خردمندان یونان باستان - ۴ Mus
۵ - Mettodore
۶ - Idoménée
۷ - Lucrèce
شاعر لاتینی مربوط به سالهای ۵۵ تا ۹۸ پیش از مسیح .

چهره نرسناك قیام كرد يك نقریونانی بود . این مرد خدا بود . خدائی كه نخستین بار قانون زندگی را كه فرزانشانگیش نامند ، كشف كرد و با دانشش بشریت را از طوفان بلا نجات داد و در آرامش و روشنائیش جایگزین كرد .

ایبقور كتب فراوان نوشته ولی غالب آنها از میان رفته است . سه نامه افكاری پریش و نوشته هائی چند كه در هر كولانم ^۱ باز یافته شده و كتابی در طبیعت مجموع مأخذ ما را درباره این فیلسوف تشكيل می دهد . شاعر لاتینی لو كرس نیز در كتابش بسیاری از عقاید ایبقور را ضبط کرده و بما انتقال داده است .

(I)

« فرضیه ذرات »

بگفته دیوژن لارس ^۲ ایبقور فلسفه را به سه بخش ، تقسیم می کند :

نخست شرایع ، و مراد از آن معرفتی است كه بوسیله آنها بحقیقت راه می یابیم ، دوم فیزيك یا علم شناخت طبیعت كه موضوع تحقیقش بوجود آمدن و از میان رفتن كائنات است ، بخش سوم علم اخلاق است و آن معیار وضابطه ای بدست ما می دهد تا از برخی چیزها بپرهیزیم و به بعضی دگر روی آوریم و باین معنا دانش است كه از هدف حیات بشر صحبت می دارد .

در كتاب شرایع ایبقور می گوید : حقیقت و یقین محسوس در دنبال وضوح می آیند . ملاك حقیقت اساس همه چیز وضوح است و وضوح به احساس تعلق دارد و این وضوح احساس در عین حال كه از خود احساس گواهی می دهد ، به وجود موضوع خویش نیز مفرست .

لذت و درد وضوح دارند پس حقیقت دارند و از مواضعی نتیجه می شوند كه این مواضع در نظر ما مطلوب و با منفورند و بر این سیاقند احساسها ؛ چون واضحند پس حقیقت دارند و مشتق از مواضعی هستند كه باعث ادراك چنین احساسی در ما می شوند .

بدین گونه معلوم می گردد كه اساس وضوح بر پایه یقین محسوس گذاشته شده است و این یقین محسوس بخود كفایت می كند و هیچ چیز نمی تواند وجود آن را رد كند . احساسات نمی توانند يكدیگر را رد و نفی كنند ، يك احساس قادر به رد كردن احساس دیگری از نوع خود نیست ، چون نیروی متمكن در هر دو با هم برابر است ؛ بر همین منوال يك احساس نمی تواند يك احساس دیگر از نوع دیگر باشد ، چون موضوع این دو احساس یکی نیست . از طرف دیگر عقل نمی تواند احساس را رد كند ؛ چون عقل متعلق به احساس است و بعبارت دیگر با آن پیوند دارد . تمام افكار مستخرج از عقل ما مولود احساس ما هستند .

بنابر این اگر بخواهیم در مورد احساسات داوری بكنیم ، نمی توانیم عقل را چون معیار صحت این قضاوت بكار بریم . بنای افكار ما بر پایه لغزش ناپذیر احساس گذارده شده و مبدأ معرفت ماست . حال می خواهیم ببینیم آیا واقعا اندیشه های معروف به اندیشه های عقلانی از احساس نتیجه می شوند ؟

ایبقور در این جا از « تصورات کلی » صحبت می دارد و می گوید خاطر ما آن چیزی است كه ادراك

۱ - Herculenum شهری بوده است در ایتالیا و بسال ۷۹ زیر آتشفشانی كوه وزو ناپدید گشته ،

۲ - Diogène Laërce - ۲

و از ۱۷۱۹ به بعد كاوش و حفاری در آن آغاز شده است .

آن بدفتمات برای ما دست داده ؛ يك احساس اگر چند بار تکرار شد ، در جافظه ثبت میگردد و اثری از خود برجای می گذارد . این اثر همان « تصور کلی » است ، مثلاً ادراك مکرری که ما از نوع انسان داریم ، باعث می گردد که اندیشه انسان در ذهن ما ثبت و ضبط شود .

بعد از آنکه شئی را بوسیله احساس شناختیم و تصویر آن در ذهنمان نقش بست اگر نامی از آن شیء برده شود ، فوراً تصور کلی مربوط بدان در ذهنمان متظاهر می گردد . بعنوان مثال می گوئیم وقتی که نام انسان را می شنویم ، فوراً تصور انسان در مخیله مان متصور می گردد .

ایبقور باین تصور سبقت ۱ نام می دهد و مقصودش از این اسم گذاری بیان این پدیده است که تصور کلی قبل از همه اعمال دیگر ذهن وقوع می یابد .

سبقت وضوح دارد و تا موقعیکه منحصرأ مبتنی بر احساس است و از احساس ، وضوح و حقیقتش می آید ، حقیقی است .

ایبقور میان « سبقت » و « عقیده یا فرضیه » که کم و بیش تفسیر و تبیین اختیاری و آزاد احساسات است ، اختلاف فائل می شود و می گوید سبقت هیچ چیز از خود به احساس اضافه نمی کند و مانند خود احساس حقیقت دارد ، ولی می تواند درست و یا نادرست باشد ؛ زمانی درست است که احساس مؤید آن باشد یا لااقل تکذیبش نکند و موقعی این فرضیه نادرست است که احساس وجود آنرا تکذیب کند و یا لااقل تأییدش ننماید .

البته فرضیه ما را در شناخت احوال اشیاء کمک می کند و بسیار سودمند است . با مساعدت آن به کنه اشیاء ادراك شده پی می بریم ، در صورتیکه پی بردن به کنه همین کائنات بوسیله ادراك مستقیم غیر ممکن است .

هر گاه موافق این طریقه تحقیق کنیم ، نظری از ماهیت حقیقی واقعیات پیدا خواهیم کرد . در دیده ایبقور آنچه موجود است جسم دارد و چون جسم دارد بوسیله ادراك محسوس قابل فهم است ، معذلك عناصر تشکیل دهنده اشیاء و موجودات برای ما قابل درك نیستند و هیچ گاه رؤیت نمی گردند . مبدأ و منشاء جمال واقعیات و ذرات ۲ هستند .

اصل اساسی مورد قبول ایبقور در کتاب فیزیک این است که کائنات از عدم بوجود نمی آید و اگر امر بر این جاری می شد که همه چیز از نیستی زاده شود هر چیزی می توانست از هر چیزی اشتقاق یابد و هیچیک از این چیزها احتیاج به نطفه خاصی نداشت که مبدأ و خواستگاه آن باشد .

ازسوی دیگر هیچ چیز از بین نمیردد ؛ زیرا اگر چیزهایی که از نظر ما محو می شوند در عدم فرو میرفتند ، همه چیز تا کنون زوال یافته بود و هیچ چیز وجود نمی داشت . نتیجه آن می شود که جهان همیشه وجود داشته و همانطوری که اکنون هست درآینده نیز خواهد بود .

جهان تغییر نا پذیر است باین علت که « کل » اوست ، هیچ چیز در آن یافته نمی شود که تغییر پذیر باشد و چیزی هم نمی تواند از خارج بیاید و تغییری در آن جاری سازد . جهان ابدی است و نامحدود . زیرا اگر محدودش فرض می کردیم ، می بایست انجام و حدی برای آن بیابیم ، و حال آنکه تصور حد معطوف به تصور يك چیز موجود در خارج است . جهان را که کل است نمی توان نسبت به چیزی که در خارج آن قرار گرفته تصور کرد .

باین نکته بی بردیم که هیچ چیز از عدم بوجود نمی آید و هیچ چیز از وجود بعدم نمی رود ، حال باید ببینیم اصول غیر قابل رؤیتی که اشیاء و موجودات از آن ها برون می آیند و بدانها رجعت می کنند چه هستند ؟

از نظر گاه ابقیور جهان از اجسام و فضای خالی تشکیل شده است ، وجود اجسام بوسیله حواس ما حس می گردد ، ولی در مورد فضای خالی باید گفت که وجود الزامی دارد . چون اگر فضا وجود نداشت ، اجسام ، جائیکه بتوانند در آن تحرك یابند نداشتند و در این صورت واضح می گردد که اجسام متحرک کند . بغیر از فضای خالی و اجسام اندیشه ما قادر به فهم موجود دیگری نیست و این دو مفهوم دوجوهر واقعی هستند .

در اجسام دوبخش می باید تشخیص کرد یکی مرکبات و دیگری عناصر که مرکبات از ترکیب عناصر تشکیل یافته اند . عناصر غیر قابل بخش و عاری از هر گونه تغییر و تبدیلمند ، و اگر غیر از این می بود و خود عناصر هم بخش پذیر و متغیر بودند ، جهان در عدم محض فرو میرفت و بعد از انحلال کائنات هیچ چیز باقی نمی ماند . بنابراین همانطور که هیچ چیز منبعث از عدم نیست ، هیچ چیز هم به عدم مراجعت نمی کند در نتیجه باید عناصری وجود داشته باشند که در مقابل انحلال و از میان رفتن مقاومت کنند .

این عناصر اتم ها هستند که تو پرند و غیر قابل بخش . خواص اجسام مرکب را که شکل و وزن و کمیت باشند نمی توان به اتم ها که بسیارند ، نیز منسوب کرد ، خواص اشیاء قابل تغییر و تبدیل است و ما گفتیم که اتم مبری از هر نوع دگرگونی است . در مورد شکل ذرات باید گفت که شکلهای گوناگون فراوان دارند . چون اشیاء مرکب از این ذرات شکلهای مختلف دارند و این شدنی نیست مگر آنکه از شکلهای کوچکتر مشتق شده باشند .

باضافه هر نوع شکلی حاوی تعدادی بی نهایت از شکلهای مقدماتی مختلف است ، البته تعداد این شکلهای بی نهایت نیست ، بلکه بزرگی آنها باندازه ای است که خارج از قوه ادراک ماست . در مورد ذرات باید گفت که نمی توان به تغییر پذیری آنها تا حد بی نهایت معتقد شد ، چون اگر چنین بود ، درستی و بزرگی بعضی از آنها به رؤیت درمی آمدند و این امری است محال . تنها چیزی که می توانیم بگوئیم این است که بزرگی يك اتم بسیار کوچکتر از هر کمیت دیگری است .

باوجود این می توان کمیتی تصور کرد که اتم از آن هم کوچکتر باشد ، خود اتم از تعدادی بخشها تشکیل شده که با آخرین درجه حفات رسیده اند .

البته نباید تصور کرد که این ذرات بسیار کوچک بتوانند قائم بالذات باشند و وجودی مستقل بدارند و از اجتماع آنها اتم تشکیل شود .

این بخشهای بسیار ریز عناصر نیستند و اتم مجموعه ای از آنها نیست . فقط از راه انتزاع می توان این بخشها را تشخیص کرد و گرنه در حقیقت کمیت اتم غیر قابل تخفیف و اصولی است .

اتمها متحرک کند و تحرك آنها همیشه وجود داشته : به آغازی در تحرك این اتم ها نمی توان معتقد شد ، چون اتمها و فضای خالی متعلق به ابدیت هستند و از قدیم ترین ایام متحرک بوده اند . ذرات با سرعت متشابه در خلاء حرکت می کنند و در آن مصادف با مقاومت وسد نمی گردند ، چون مقاومت تنها علت تخفیف سرعت است .

سرعت این ذرات بقدری شدید است که هر گاه از فاصله‌ای بیفتند و ما آنرا درک کنیم ، حرکت سقوطیشان فوری بنظر ما میرسد و بقول خود ابقور « سرعت ذرات متشابه با سرعت فکرماست » .
از سوی دیگر زمانی که بوسیله آن سرعت حرکت را اندازه می گیریم ، وجود مستقل ندارد .

و خاصیت اجسام نیست ، بلکه احساسی است که بما دست می دهد و مولود جنبش اجسام است .
حرکت بدوی ذرات مبتنی بر سقوطی است که از بالا به پائین می کنند و این پدیده زاده سنگینی آنهاست که آنها را بطرف پائین می کشاند . در این جا ابقور می گوید که تشخیص میان بالا و پائین امری است طبیعی . مسلماً درجهان نامحدود ، پائین و بالای مطلق موجود نیست ، زیرا بدین معنا ، نمی توان مکانی یافت که بالاترین همه اما کن باشد و بر همین سیاق جایی نمی توان یافت که پائین ترین جا باشد ، باوجود این می توان تشخیص مطلق میان بالا و پائین کرد .

هیچگاه « پائین » درجهت بالای سرما بنظر ما نخواهد رسید ، حتی اگر این جهت ثابتهایت ادامه بیابد . بدین طریق می توانیم میان حرکت بطرف پائین و حرکت بطرف بالا فرق بگذاریم و از آن نتیجه بگیریم که اتم ها بعلت سنگین بودن بطرف پائین حرکت می کنند .

با این توجیه حرکت بطرف پائین تنها حرکت اتم ها نیست ، چون اضافه بر حرکت ناشی از نقل آنها ، حرکت دیگری هم وجود دارد که راجع به تلاقی میان اتمهاست . اتمها همدیگر را تلاقی می کنند و کمبود آنها باعث می شود که بمحض تلاقی جهش کنند .

تلاقی اتم ها مبنای اختلاط و آمزاج آنهاست و از آمیزش آنها زایش اجسام جدید عملی می گردد .
در این جا سوالی پیش می آید ، و آن این است که اتمهایی که در بادی امر متحرک به حرکت سقوطی بوده اند و بنابراین حرکت متشابه داشته اند ، چگونه توانستند با یکدیگر تلاقی کنند .
در این جا فرضیه مهم ابقور پیش می آید :

در عقیده اولین فیلسوفان اتمیست^۱ تنها صفاتی که می شد به اتمها نسبت داد ، شکل و کمیت بود به حرکت اولیه اتمها ، حرکت سقوطی و از بالا به پائین نبود ، بلکه حرکتی بی نظم و در تمام جهات جاری بود ، ابقور قبول کرد که اتم سنگینی هم دارد و نتیجه حرکت اولیه اتمها ، سقوطی است از بالا به پائین . و برای این که بتواند تلاقی اتم ها را تعیین نماید ، برای آنها توانائی در خاصیت تغییر و تبدیل جهت حرکتشان قائل می باشد ، بدون این که این تغییر و تبدیل برای ماقابل رؤیت باشند و این فرضیه انحراف^۲ است که لوکرس از آن صحبت داشته است .

ذرات بهنگام سقوط در درون خلاء ، در زمانی غیر متعین و در مکانی نامعلوم از خط عمودی مفروض ، مختصر انحرافی حاصل می کنند ، البته این انحراف زیاد نیست و فقط بآن اندازه است که جهت حرکتشان تغییری یابد . اگر جریان بدین منوال ادامه نمی یافت ، اتم ها برای همیشه مانند قطره باران از بالا به پائین می افتادند و هیچگاه با یکدیگر تلاقی نمی کردند و در نتیجه هیچ چیز خلق نمی شد .

نمی توان ادعا کرد که تلاقی اتم ها باین طریق صورت می بندد که سنگین ترین اتم ها زود تر می افتند و در پس آنها اتم های سبکتر بزمین میرسند . فقط در هوا و آب سقوط اجسام متناسب با وزن آنهاست و در خلاء تمام اجسام با یک سرعت حرکت می کنند ، پس انحراف مختصر اتم ها از خط عمود

لزوم دارد، البته این انحراف آنقدر نیست که سقوط آنها مورب و معوج بشود، چون خود ما می بینیم که اجسام مورب بزمین نمیرسند. انحرافی که از آن صحبت داشتیم غیر قابل تشخیص و بسیار خفیف است و آن برای این است که آنها تلافی کنند و در نتیجه توالد و تناسل انجام گیرد. دلیل بارزی که ابیوقرله این تغییر جهت حرکت آنها اقامه می کند وجود اراده آزاد در زردماست.

اراده عبارت از قدرتی است که مادر حرکت دادن جسم خویش داریم. حتی موقعی که جسم ما بوسیله یک نیروی خارجی بحرکت درمی آید، اراده ما قادر به مقاومت و جدال با این نیروست. بوسیله اراده ما جهت حرکت را موافق فرامین عقلمان تغییر می دهیم.

باین علت است که عناصر اختیار حرکات خویش را دارند و مختار در انتخاب جهات هستند، همین عناصر واجد حس «خودبخودی» هستند که باعث قدرت اراده آنها می شود.

هیچ از هیچ نمی آید و اگر خودبخودی در اصول کائنات متمکن نبود، بطریق اولی در عقل ما هم نمی توانست وجود داشت. روح چیزی جز ترکیبی از ذرات نیست. و اگر روح را بعنوان جوهری غیر مادی فرض کنیم و آنرا در مقابل جسم بگذاریم در گمراهی افتاده ایم.

بغیر از خلاء جوهر غیر مادی وجود ندارد. پیداست که روح خلاء نیست، چون خلاء عامل عملی نیست و رنج و مصیبت نمی فهمد و حال آنکه عمل و شهوت متعلق به روح هستند؛ آن چیزی را که روح می نامیم در حقیقت جسم است.

روح جسمی است لطیف و اتم های مشکل آن بسیار ظریف اند و شکل مدور دارند و شبیه ... هستند که به مقداری حرارت آغشته شده باشند. و این نکته در مورد روح عقلانی که متمکن در سینه است و روح غیرعقلانی که منتشر در همه بدن است صادق می باشد، روح متمکن در بدن اصل حساسیت است، ولی نباید تصور کرد که بعد از مرگ جسم، روح قوه حساسیت خود را حفظ می کند، نمی توان فرض کرد که این اصل حساسه در جای دیگری غیر از بدن جایگیر باشد و از حرکات موجود در بدن بتواند چشم پوشی کند.

بر همین منوال نمی توان خیال کرد که اگر این اصل حساسه (یعنی روح) را از لفافش که بدن باشد و در درون آن فعالیت می کند، دریاوریم، حساسیت خود را از دست ندهد.

چون بدن وجود دارد، روح تحت تأثیر مؤثرات خارجی قرار می گیرد و باعث احساس می شود. از اجسام مدام بخوره و تشمعاتی بیرون می شود که صورتی از خود آن اجسام هستند، این صورتهای از نظر رقت و لطافت با آنچه که بوسیله حواس ما قابل احساسند، فرق اساسی دارند. مثلا در مورد احساس رؤیت، این تصاویر ویا این عکسها عبارت از لفافه هائی مجوف و صیقلی اند متشابه با موضوع انعکاس (یعنی اجسام).

این تصاویر با سرعت زیاد منتشر می شوند و همین طور توالد آنها در سطح اجسام بسیار سریع انجام می گیرد، تأثیر این تصاویر بر روی ما که باشد ادراک می شود.

اگر بدخول این تشمعات اجسام در بدنمان اعتقاد پیدا نکنیم، مسئله رؤیت اشکال تبیین نخواهد شد... باید قبول کنیم که اشیاء از خود تصاویری بیرون می کنند که دوباره شکل و رنگ اجسام رؤیت شده را بدست بیننده می دهند و این تصاویر وارد در چشم و ذهن ما می گردند. تصاویری که از یک

شیء خاص متصاعد می‌شوند ، همگی متحرك به يك حرکت سریع هستند ، واجتماع آنها باعث نمایش آن شیء بحالت واحد و دائم می‌شود . این نمایش مطابق باخود جسم است ، چون تصاویر همان شکل را پیدا می‌کنند که جسم متصاعد کننده شکل دارد .

این طریق فیزیک ایبقوری حقیقت اساسی را که در کتاب شرایع فرض شده بود مدال می‌کند ، اشتباهی که گاهی اوقات مرتکب می‌شویم مولود عقیده‌ای است که برای خودمان در مورد اشیاء می‌سازیم و تکوین این عقیده که بوسیله فعالیت خود بخود عقل انجام می‌گیرد ، ناقض آن چیزی است که بوسیله قوه احساس حس می‌شود .

ولی خود احساس تام و قهیمکه مبتنی بر تصاویر منعکس از اجسام خارجی است حقیقت دارد . مقرر در عقیده خویش مبنی بر وجود اتم و خلاء ، ایبقور ادعا می‌کند که تکوین جهان محصول امتزاج ذرات است ... جهانی که مادر آن زیست می‌کنیم در آغاز گردبادی بوده متولد از تلاقی ذرات ؛ این گردباد بانحولاتی که یافت نظم کائنات را در جهان بوجود آورد .

از پس این تحول انحلالی غیر قابل احتراز می‌آید ؛ بعضی از کرات سریع تر و برخی بطيء تر منحل می‌شوند و هیچکدام از این انهدام مستثنی نیستند ، بدین منوال هر چیز محصول اجتماع و افتراق عناصر است

انقلاباتی که در ستارگان پدید می‌آیند ، حرکاتی هستند ضروری و مبین آن هستند که روزگاری جزئی از آن گردباد ها موجد جهان بوده‌اند . . . می‌بایست این مفاهیم سعادت ازلی و ابدیت را خوب بفهمیم . . . جهان نتیجه امتزاج و اختلاط ذرات است . باز ایبقور می‌گوید نظم و استقرار ذرات موافق نقشه قبلی نیست و از عهد ابدیت این اتم ها بهزار طریق با یکدیگر تلافی و تصادم کرده‌اند و بهمه طرق ممکن امتزاج و اختلاط یافته اند .

در زمان بی‌حد و نهایت این ذرات بالاخره موفق به استقرار نظم و نسق شدند و این همان نظمی است که امروز جهان ما از آن برخوردار است

باید گفت مخالف موازین عقل است ، از این که ما نسبت به آفرینش خود حق شناسی و سیاست‌سگزار باشیم ، آن کسانی که همیشه خوشبخت و کامیابند ، چه سودی را انتظار می‌کشند ، چه بدی داشت اگر خلق نشده و بوجود نیامده بودیم . . .

پس همه چیز با فرضیه ذره تعیین می‌گردد . . . و هیچ عقلی راهبر آن نیست ، کائنات محصول اشتراك مساعی ذرات است که بر سبیل اتفاق با یکدیگر تلافی می‌کنند ، ذرات در خلاء متحرکند و از خود جهان ماساخسته اند ، جهانی که دیر نخواهد پائید و عناصر دیگری جز ذره و خلاء وجود ندارد .

(بقیه در شماره بعد)